

و حق او نباده باشد از فزونی و اسفان باشد نه از زس صادفان و بین  
 مانند آندادان نسبت از زیاد کیفیت وی باید و آن جز بقوتی خواهد  
 و او هم نشاید وی عاری شدن از محلی که نفوس و اجسام حاصل  
 نیاید چه قوت آن را بطور دل حاضر بیت مکن بواسطه شکر انتفاع و  
 و خواطر و از خواطر بفرقه خلوه هر چند که مشرب شدن آن آگاه میشد  
 مکن مداومت کله طیبه لا اله الا الله که معنی آن کس سعادت و مصباح  
 عبادت پاک کنند لوح خاطر است از فتنه های امکانی و صیقل بر آن  
 ضمیر است از صورتها فانی اوست هادی بتوجهی که بگانه کرد  
 دست بخیر از تعلق بماسوی و فقر شعور بر سویی نا هر چه  
 بصیقل لا از حینه دل زداید و آنچه باقیست در آینه دل نماید لا  
 این کله که همه با طلعت طی نماید و الا او بر عاشقان ارجام  
 وحدت می نماید تا آنکه جذب فیض نور الهی استیلا یابد و بر  
 رهایی از لولا او بر نماند از غنی و ثبات بر همی وارد آمد غرق  
 کام بیرون نمی نه حوادث شعور نماید که فزاست با صطلح عرفا  
 یعنی عدم شعور بماسوی بواسطه استیلا ظهور سویی و نه شعور  
 بعلوم شعور بخود که فزاست و بند رحمت در فتنه علم شعور  
 و فتنه هم از فیصل بماسوی است پس شعور بیان سانی فزاست  
 و بعد از فزانی الله بغنا الله که سائل از دوام حضور بحدود  
 و در هر حال بدین سنو ال رود دید ظاهر بر ظاهر و حتم جان  
 محض ظاهر در مشی و هشیا ری و در خواب و بیداری بطور

که بشیوه عاشقان فانی خواهی نب محو کنی ز عشق و هم جان گاهی  
 در راه فنا کسروا کاهی از غیر خدا یقین بود کمر آهی  
 در شیوه فقر نه صفت نه اثر است فانی ز خیال دو جهان بیست  
 الفقرا دانسته هو الله حالش کورفته و حق بجای وی جلوت  
 بر خیز ز جان حاکم را عازان باش هر چیز که داری بره جانان باش  
 با خلقی نظا هر دو بیاطن باد است کرد بپرس اطمنع ای جان فاش  
 بفتاح درین که همه حروف کله طیبه لا اله الا الله سر یکت از سه حرف  
 اله و در کلمات وی هین حروف اسم اله که حاربت اشا است  
 آنکه معنی وی نیز که اصل اصولست در نظر اهل و مولد در ره سرا  
 امکانی از روحانی و جسمانی سارین اما سربانی بیرون از دانش  
 عنوان و خالی از وهم اتحاد و حلول که از اختلاف شوی است  
 می نماید بطور کونا کون و در این که حروف این ذکر افضل قوی  
 خالیت از حروف شیعی اشارت بانکه شیوه کون بر دان دست  
 نه زیان تا این کوهر کما نمایه نفیس می و فوق بعس خسیس در  
 محرد بر ورش نماید و فینش از هر دو کون فزون این نظم  
 آن ذکر که بصیقل دل کما هست بفتاح سعادت لدا و شاست  
 عارف بوی از حال حق آگاه کجاست که لا اله الا الله است  
 بفتاح جمعیت سائل هر فید با وجود نفید وی بدام هو او  
 بخابت سعیت و دشوار مکن در خلعت بپرخضر شعاع که انبی  
 نفیس کور سار از سر دواز آن بیرونانی چنان شکل باید که  
 حکم السیب نوری طلعت شوموار تاب آفتاب از دل بنور آید

کوم جان کن فغان سوز  
 و طاری اشتغال سوز  
 و طاری اشتغال سوز  
 و طاری اشتغال سوز